

بررسی جامعه‌شناختی استدلال‌های مخالفان اصلاحات میرزا حسین‌خان سپهسالار از دیدگاه انتخاب عقلانی

محمدرضا جوادی‌یگانه (دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران، نویسندهٔ مسؤول).

myeghaneh@ut.ac.ir

ریحانه جوادی (کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران)

r.javadi@ut.ac.ir

چکیده

در مقالهٔ پیش رو، یکی از مهم‌ترین دوره‌های اصلاحات عصر قاجار و ناکامی آن، با بررسی استدلال‌های مخالفان اصلاحات میرزا حسین‌خان سپهسالار مورد تحلیل قرار گرفته است. در این مقاله، با بهره‌گیری از رویکرد انتخاب عقلانی، به روایت علی استدلال‌های مخالفان در قالب سه گروه روحانیان، درباریان، و دیوانیان پرداخته شده است. پس از بررسی استدلال‌های هر یک از این سه دسته بر اساس روش تطبیقی جان استوارت میل، استدلال‌های مشترک در میان گروه‌های استدلال‌کننده، «عملکرد اقتصادی مصلح و/یا همراهان وی»، «درخطرآفتادن کیان پادشاهی ناصرالدین‌شاه»، و «بی‌توجهی به جایگاه طبقاتی مخالفان» بود. در کنار این استدلال‌های پرتکرار، «مغایرت اقدامات اصلاحی مصلح و/یا همراهان وی با دین»، «فساد اقتصادی وی»، «کوتاه‌شدن دست وارثان قدرت از قدرت»، «حضور بیگانگان در ایران»، «آزبین‌رفتن تمامیت ارضی»، «مستعمره‌شدن ایران»، «عدم پابندی مصلح و/یا همراهان وی به سنت»، «نگرانی از امتزاج فرهنگی» و «ویژگی‌های رفتاری مصلح و/یا همراهان وی» استدلال‌هایی هستند که توسط دو گروه استدلال‌کننده عنوان شده‌اند. «تلاش برای تغییر نظام پادشاهی»، «تلاش برای تغییر سلسلهٔ پادشاهی»، «برهم‌خوردن امنیت داخلی»، «وابستگی مصلح و/یا همراهان وی به دو کشور روسیه و انگلستان»، و «عدم رعایت حقوق شهروندی» استدلال‌هایی‌اند که تنها یکی از گروه‌های مخالف اصلاحات به آن استناد کرده است.

کلیدواژه‌ها: اصلاحات دورهٔ قاجار، میرزا حسین‌خان سپهسالار، مخالفان اصلاحات، انتخاب

عقلانی، روایت علی.

۱. مقدمه

روندهای اصلاحی که در پی شکست ایران در دور نخست جنگ با روس‌ها توسط شاهزاده قاجاری، عباس میرزا آغاز شد، با برتخت‌نشستن ناصرالدین‌شاه و آغاز فعالیت صدراعظم مقتدرش، میرزا تقی‌خان امیرکبیر اوج گرفت؛ اما این روند با برکناری و قطع رگ دست صدراعظم مصلح، متوقف شد. دور دوم اصلاحات عصر ناصری نیز که به سرکردگی شخص ناصرالدین‌شاه پیگیری می‌شد، به دلیل مشکلات گوناگون از جمله بحران‌های سیاسی و قحطی سال‌های ۱۲۷۸-۱۲۷۷ هجری قمری پایان پذیرفت.

ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر به عتبات عالیات در ۱۲۸۷ ق، میرزا حسین‌خان مشیرالدوله را با خود به تهران بازگرداند و در «روز شنبه غره شوال که عید رمضان بود، جناب مشیرالدوله به وزارت عدلیه اعظم و وزارت وظایف و اوقاف منصوب گردید» (صدیق الممالک، ۱۳۶۶: ۱۷۰). ناصرالدین‌شاه پس از مدتی، انتظام قوای نظامی را نیز به او سپرد و سرانجام، در ۱۳ رجب ۱۲۸۸، شاه لباس نظام بر تن کرد و در نطق خود، با اشاره به ناکامی‌های «قشون ایران» تأکید کرد که از این پس «ریاست کل قشون» را شخصاً برعهده خواهد گرفت. ناصرالدین‌شاه در همان نطق، مشیرالدوله را به سمت سپهسالاری منصوب می‌کند و سرانجام در ۲۵ شوال همین سال، در سلام عام، سپهسالار را به عنوان صدراعظم جدید کشور معرفی می‌کند. سپهسالار، در جایگاه صدراعظم کشور، رشته‌ای از اقدامات اصلاحی را پی می‌گیرد که آن را ادامه منطقی اصلاحات ناتمام و ناکام امیرکبیر می‌دانند (مستوفی ۱۳۷۷؛ کدی ۱۳۸۷).^۱

مهم‌ترین اقدامات سپهسالار در دوران صدارت اعظمی عبارت است از: تقویت نیروی نظامی و ارتش، تأسیس دارالشورای کبری، تعیین محل مخصوص و ساعات مشخص برای امور دیوانی، تقویت پست‌خانه و تمبر پستی، ساده‌کردن سبک نگارش و جلوگیری از بیان کلمات اغراق‌آمیز، تقویت دارالفنون، ایجاد کلاس‌های آزاد در دارالفنون برای عموم مردم،

۱. این نگاه تداومی به اصلاحات امیرکبیر و سپهسالار، در میان معاصران شخص سپهسالار نیز دیده می‌شود. به‌طور مثال، حسن‌علی‌خان گروسی، سفیر ایران در اسلامبول در دوره سپهسالار، در نامه‌ای خطاب به ملک‌مخبر، ضمن بیان تأثیر اقدامات سپهسالار، به مقایسه دستاوردهای وی و امیرکبیر می‌پردازد.

تأسیس روزنامه‌های جدید، استخدام هیأت اتریشی برای اصلاح امور مالی دولت، استخدام مهندسان معدن‌شناسی برای بهره‌برداری از معادن طبیعی، تلاش برای ایجاد جامعه مدنی با تکیه بر تأمین حقوق اجتماعی و امنیت مردم، محدودیت قدرت حکام، احداث چند مدرسه جدید، بردن ناصرالدین‌شاه به اروپا، اصلاحات مالی، مبارزه با رشوه‌خواری و جلوگیری از دریافت هدایا و پیشکش، قرائت فرامین حکومتی در مساجد برای آگاهی‌بخشیدن به مردم و جلوگیری از اقدامات غیرقانونی حکام، تعیین پرچم ایران، و سامان‌دهی فقرای شهر تهران (آدمیت، ۱۳۸۵؛ مستوفی، ۱۳۷۷؛ هدایت، ۱۳۷۵؛ ساسانی، ۱۳۸۲؛ الگار، ۱۳۶۹؛ زیباکلام، ۱۳۸۲؛ شمیم، ۱۳۷۵).^۱

در شرایطی که اقدامات اصلاحی سپهسالار دست بسیاری از درباریان و دیوانیان را از منافع پیشین‌شان کوتاه کرده و رفتارهای فردی و شخصی وی نیز، موجب آزار و دلخوری بیشتر آن‌ها شده بود و درست پس از اعطای امتیاز سؤال‌برانگیز و بسیار قابل تأمل رویتر، سپهسالار همراه با شاه، روانه سفر فرنگ شد. مخالفان سپهسالار که در نبود شاه و صدراعظم او، در خانه میرزا قهرمان امین لشکر، گرد هم می‌آمدند، در بازگشت ناصرالدین‌شاه از سفر و با رسیدن وی به شهر رشت، اعلام کردند که اگر سپهسالار با شاه به تهران بازگردد، «شورش عظیم» برپا خواهد شد. مشیرالدوله ناگزیر به استعفا شد و ناصرالدین‌شاه بدون صدراعظم برکنار شده‌اش، به تهران بازگشت.

هرچند برخی از نویسندگان (آدمیت، ۱۳۸۵؛ زیبا کلام، ۱۳۸۲) مخالفان اصلاحات سپهسالار را مرتجعانی قلمداد می‌کنند که با هرگونه اقدام اصلاحی مخالف بودند، گروهی دیگر از آثار (ساسانی، ۱۳۸۲؛ غلامحسین افضل‌الملک، ۱۳۶۱)، به تنزیه چهره مخالفان

۱. از آن‌جا که سپهسالار، پس از برکناری از صدارت، به طور کلی از عرصه سیاسی حذف نشد و با سمت وزارت امور خارجه و وزارت جنگ به قدرت بازگشت، برخی از اصلاحات پیشین نظیر تقویت ارتش، «تعیین حدود تکالیف و وظایف و اختیارات مدیران و عمال عالی‌رتبه»، اصلاحات مالی دولت، تأسیس روزنامه‌های جدید، حمایت از حقوق اقلیت‌ها (شمیم، ۱۳۷۵؛ کرونین، ۱۳۸۹؛ تیموری، ۱۳۵۷؛ بیانی، ۱۳۷۵؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۲) را بار دیگر - هر چند نه به قدرت و قوت پیش - از سر گرفت.

می‌پردازند و برخی از آن‌ها را قهرمانان ملی دوران ناصری معرفی می‌کنند. در این مقاله، کوشش خواهیم کرد با درپیش گرفتن راهی متفاوت، نه به بررسی انگیزه‌های احتمالی مخالفان در ابراز مخالفت‌شان با رویه اصلاحات؛ بلکه به دلایل و استدلال‌های مطرح‌شده از سوی آن‌ها بپردازیم.

۲. مرور ادبیات

در بررسی ادبیات موجود پیرامون این موضوع، می‌توان یک تقسیم‌بندی دوگانه داشت و از طرفی آثار موجود در زمینه تحولات سیاسی دوره قاجاریه با محوریت دوره ناصری را در نظر گرفت و از طرف دیگر، به ارزیابی متون موجود پیرامون دلایل عدم موفقیت رویه‌های اصلاحی و شکست آن در ایران، پرداخت. کتاب *اندیشه ترقی و حکومت قانون؛ عصر سپهسالار*، نوشته فریدون آدمیت (۱۳۸۵)، کتاب *قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری*، نوشته سجاد راعی گلوچه (۱۳۸۰) و کتاب *قهوه قجری با تیت فرعی آسیب‌شناسی رجال قاجار*، نوشته محمد توحیدی چافی (۱۳۸۷) از جمله آثاری هستند که به تحولات سیاسی دوره قاجار می‌پردازند.

در سیاهه آثاری که در خصوص شکست روندهای اصلاحی در ایران نگاشته شده‌اند، کتاب *سنت و مدرنیته صادق زیباکلام* (۱۳۸۲) با عنوان فرعی «ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار» یکی از شاخص‌ترین کتاب‌هاست. در کنار این اثر، می‌توان به کتاب *تجدد و تجدیدستیزی در ایران که مجموعه مقالاتی است نوشته عباس میلانی* (۱۳۸۰) و *تأملی در مدرنیته ایرانی: بخشی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران*، نوشته علی میرسپاسی (۱۳۸۴) نیز اشاره کرد.

بیشتر کتاب‌های نگاشته‌شده در خصوص دلایل شکست روندهای اصلاحی در ایران، رویکردی منفی نسبت به شاهان این سلسله اتخاذ می‌کنند و این تصور قالبی را که آن‌ها هوس‌رانانی غافل از منفعت جامعه و دولت خویش بوده‌اند را تکرار می‌کنند. رویکرد منفی به درباریان و دیوانیان دوران قاجار و تقلیل تمامی کنش‌های آن‌ها به منفعت‌طلبی و مال‌جویی از

دیگر نکات برجسته در آثار مورد بررسی است. مشکل اصلی اتخاذ چنین رویکردی آن است که نمی‌تواند راه‌گشای پژوهش‌های جدید باشد. در پژوهش پیش رو، سعی داشته‌ایم ضمن دوری از نگاه قالبی موجود به حوادث دوره قاجار، رویکردی بی‌طرفانه نسبت به طرفین دخیل در روند اصلاحات در دوران ناصری برگزینیم.

ضمن آن‌که، برخلاف رویه موجود در تمام کتاب‌های ارزیابی شده که به دنبال «نیت‌سنجی» و بررسی انگیزه مخالفت‌ها با اصلاحات‌اند و از همین رو بر «درخطر افتادن منافع مادی» و «کوتاه شدن دست مخالفان از منابع قدرت» تأکید می‌کنند؛ پژوهش حاضر، بر استدلال‌ات خود مخالفان اصلاحات تکیه می‌کند و سعی دارد رویه استدلالی آن‌ها برای مخالفت با اصلاحات را تبیین کند. در واقع، به دنبال آن هستیم تا از طریق بررسی اسناد به‌ویژه نامه‌های موجود از دوران ناصری، دلایل ارایه شده از سوی خود مخالفان برای مخالفت با اقدامات اصلاحی را نشان دهیم و به ارزیابی آن‌ها بپردازیم.

۳. مبانی نظری

مقاله پیش‌رو با اتخاذ رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، به دنبال بررسی استدلال‌های مخالفان اصلاحات سپهسالار است. یکی از شیوه‌های ممکن برای این کار، بهره‌گیری از «نظریه عمومی» است که جیمز ماهونی در مقاله خویش با عنوان «بازنگری نظریه عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی» (۱۳۹۱) به شرح آن پرداخته است. ماهونی با معرفی نظریه‌های کارکردگرایی، انتخاب عقلانی، قدرت، نوداروینی‌ها و نظریه‌های فرهنگی، به عنوان نظریه‌های عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی، تأکید می‌کند. «هسته سخت» این نظریه‌ها را «عوامل علی» منحصر به فرد؛ مانند واحدهای اساسی تحلیل و «سازوکارهای علی» خاص؛ مانند خصوصیات انتزاعی عوامل علی که نتایج و رابطه را ارایه می‌دهند، روشن می‌کند (ماهونی، ۱۳۹۱: ۵۰).

عامل علی، «واحد اصلی تحلیل و موجودیتی است که مشخصه‌های آن در نهایت نتایج و روابط را روشن می‌کند»؛ به طور مثال، فرد در نظریه انتخاب عقلانی و «ژن» در نظریه نو-داروینی، عوامل علی هستند. به گفته ماهونی، این عوامل علی، نه یک هستی غیرقابل تقلیل؛

بلکه ترکیبی از هستی‌های دیگر در سطوح پایین‌تر تحلیل‌اند. سازوکار علی، مشخصه و وجهه خاص عامل علی است که نتایج را به دنبال دارد و موجب روی‌دادن نتایج و روابط است. این سازوکارهای علی، از لحاظ تجربی، نامتعیین، خارج از مرزهای مکانی و زمانی و به طور مستقیم مشاهده‌ناپذیر هستند. «عقلانیت ابزار سازوکار علی در نظریه انتخاب عقلانی، یک خصیصه غیرقابل مشاهده، عاری از معیار دقیق تجربی و مرجع مشخص زمانی و مکانی است. با این حال در نظریه انتخاب عقلانی، به نظر می‌رسد این خصیصه علت غایی بسیاری از نتایج و رابطه در جهان باشد» (ماهونی، ۱۳۹۱: ۵۱).

۳.۱. رویکرد انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی تاریخی

همان‌گونه که اودن (۲۰۰۱) می‌گوید، کنشگران، عقلانی‌اند و تنها در صورتی که نتوان کنش معطوف به هدف و عقلانیت تصمیم‌گیری آن‌ها را به وضوح نشان داد، می‌توان به سراغ نظریات دیگر برای ارزیابی تصمیم‌گیری کنشگران رفت؛ بنابراین، در مقاله پیش رو، از میان این پنج نظریه عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی، از نظریه انتخاب عقلانی بهره خواهیم برد. نظریه انتخاب عقلانی، در جامعه‌شناسی، «با الهام از عقلانیت ابزاری ماکس وبر و در چارچوب فردگرایی روش‌شناختی، کار فاعلانی را عاقلانه می‌داند که در چارچوب اعتقاداتشان، نسبت به شقوق ممکن با توجه به عواقب‌شان، شقی را برگزینند که برای رسیدن به غایاتشان بهترین راه باشد» (جوادی یگانه، ۱۳۸۷: ۳۳). در واقع این نظریه، با الهام از تقسیم‌بندی وبر از انواع کنش، کنشی را عقلانی می‌داند که معطوف به هدف و بر عقلانیت ابزاری استوار باشد. از نظر کرایب، «شاید آسان‌ترین راه توصیف نظریه انتخاب عقلانی بررسی آن از زاویه کوشش‌هایی باشد که برای ساختن الگوهایی از رفتار افراد صورت می‌گیرد؛ هنگامی که در شرایطی خاص دست به کنش‌هایی عقلانی می‌زنند» (کرایب، ۱۳۸۵: ۹۲).

این نظریه به دنبال آن نیست که نشان دهد یک کنشگر، در یک موقعیت خاص به انجام چه کنشی دست خواهد زد؛ بلکه به دنبال بررسی پیامدهای اجتماعی است؛ به عبارت دیگر، این نظریه به این امر می‌پردازد که بر فرض آن‌که کنش‌گران، عقلانی رفتار کنند، همچنان پیامد

اجتماعی ناشی از این کنش، می‌تواند «غیر عقلانی»، «ناخواسته» و «نامطلوب» باشد (هچر و کاناوا، ۱۹۹۷: ۱۹۲). با این حال باید توجه داشت که بسیاری از نظریه‌پردازان و پژوهشگران حیطه انتخاب عقلانی به محدودیت‌های این نظریه عمومی واقف‌اند.

۲.۳. پیشینه استفاده از رویکرد انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی تاریخی

هرچند در سال‌های اخیر آثار چندی نظریه انتخاب عقلانی را در پژوهش خویش به کار برده‌اند (نک. مرشد، ۲۰۱۰؛ میلنر، ۲۰۰۲؛ مک‌لین، ۲۰۰۱؛ کانگلتون، ۲۰۰۶)؛ اما رویکرد عمده این آثار به انتخاب عقلانی، از منظر علوم سیاسی بوده است و بیشتر بر مسائل نسبتاً متأخر (نه رویدادهای تاریخی) تمرکز کرده‌اند.

در این میان دو اثر «منطق شر؛ خاستگاه‌های اجتماعی حزب نازی، ۱۹۳۳-۱۹۲۵» نوشته ویلیام برنشتاین (۱۹۹۶) که در آن نویسنده درصدد توضیح ظهور حزب نازی در آلمان، حضور قدرتمند این حزب در انتخابات ژوئیه ۱۹۳۲، و اقبال مردم نسبت به این حزب، با نگرش انتخاب عقلانی است، به دلیل رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی‌اش «نه راه پیش و نه راه پس: تنگناهای سیاسی ایران در اوایل حکومت قاجار» نوشته منوچهر اسکندری قاجار (۱۳۸۹) که با استفاده از نظریه انتخاب عقلانی در حوزه علوم سیاسی، تلاش دارد نگاهی دیگرگونه در خصوص عملکرد شاهان نخست سلسله قاجار در حفظ قلمرو ایران به‌ویژه در جنگ‌های ایران و روس ارایه دهد، به خاطر رویکرد تاریخی و پرداختن به دوره قاجار، قابل توجه‌اند.

در مقاله پیش رو، از نظریه انتخاب عقلانی صرفاً به مثابه رویکردی تئوریک و عینکی برای نگرستن به انبوه داده‌های تاریخی بهره برده‌ایم؛ به عبارت دیگر، نظریه انتخاب عقلانی که با فرض گرفتن عقلانیت کنشگران حاضر در صحنه، به چرایی کنش آن‌ها می‌پردازد، در نبود چنین نگاهی در پژوهش‌های دیگر انجام‌شده درباره مخالفان به عنوان بخشی از کنشگران عرصه اصلاحات، راه‌گشا خواهد بود.

۴. روش تحقیق

برای پیگیری این عقلانیت موجود در روند انتخاب‌های مخالفان، از روش روایت علی برای بازگویی حوادث رخ داده در این بازه اصلاحات بهره جستیم و استدلال‌های مخالفان داخلی اصلاحات را در قالب سه گروه روحانیان، درباریان، و دیوانیان روایت و بررسی کرده-ایم، سپس با بهره‌گیری از روش توافق و تغییرات متقارن جان استوارت میل و با استفاده از استراتژی اسمی و استراتژی ترتیبی مورد نظر جیمز ماهونی، به بررسی استدلال‌های ارایه‌شده از سوی مخالفان خواهیم پرداخت. ماهونی با ارایه تقسیم‌بندی جدیدی از استراتژی‌های استنباط و ارزیابی علی و «براساس سطح سنجش متغیرها (اسمی، ترتیبی، فاصله‌ای، نسبی)، روش‌های توافق و اختلاف میل را که مستلزم وجود متغیرهایی در سطح اسمی (وجود/عدم یا حضور/غیاب) است، «مقایسه اسمی» نامید (طالبان، ۱۳۸۸: ۱۱۳). در روش توافق که از جمله روش‌های مطرح‌شده توسط میل و ساده‌ترین آن‌هاست و بر «حذف‌کردن» استوار است، پژوهشگر تلاش می‌کند تا «الگوهای ثابت، مشترک یا نامتغیر میان موردها» را کشف کند. قاعده میل برای روش توافق که در صدد استخراج رابطه عام علی از مشهودات اندک است، این است که «اگر در دو یا چند مورد از وقوع یک پدیده، فقط یک جنبه مشترک وجود داشته باشد، فقط آن جنبه مشترک که همه در آن اتفاق دارند، معلول و یا علت و یا شرط کافی آن پدیده است» (میل، ۱۹۷۰، کتاب سوم؛ به نقل از طالبان، ۱۳۸۸: ۶۵). در روش مقایسه ترتیبی که به وزن‌دهی علل می‌پردازد، برخلاف مقایسه اسمی، علل بالقوه به راحتی حذف نمی‌شوند؛ در واقع «وجود یا حضور یک مورد با مقادیری برای متغیر تبیینی و متغیر تابع که از الگوی کلی هم تغییری انحراف دارد، ضرورتاً به معنی آن نیست که عامل تبیین باید به طور کامل ردشده و کنار گذاشته شود» (همان: ۱۳۹). روش تغییرات متقارن که «منطق زیربنایی» استراتژی ترتیبی است از دیگر روش‌های مورد اشاره میل است که «به دنبال احراز علیت از طریق مشاهده ارتباط میان ارزش‌های یک متغیر مستقل ترتیبی با ارزش‌های یک متغیر وابسته ترتیبی است» (همان: ۱۲۶)؛ بنابراین، در سطح اسمی و بر اساس روش توافق میل به حذف استدلال‌های غیر مشابه

در میان گروه‌های استدلال‌کننده می‌پردازیم. در سطح ترتیبی و بر پایه روش تغییرات متقارن میل نیز، به رتبه‌بندی استدلال‌های بیشینه و کمینه دست خواهیم زد.

در بررسی استدلال‌های مخالفان اصلاحات، با استخراج ابعاد استدلالی گوناگون از دل مخالفت‌ها، وجود آن‌ها در میان گروه‌های مخالف اصلاحات سپهسالار را بررسی خواهیم کرد. با این حال از آن‌جا که استدلال‌های گوناگون مطرح شده بعضاً از سوی گروه‌های مختلف تکرار می‌شوند، فراوانی تکرار آن استدلال خاص را در مجموع گروه‌های مخالف اصلاحات در یک بازه زمانی مشخص، ارزیابی خواهیم کرد؛ بنابراین در مقام مقایسه اسمی، به بررسی گروه‌های مخالف اصلاحات و وجود یا عدم وجود استدلال در میان آن گروه‌ها می‌پردازیم تا براساس روش مقایسه اسمی، گروه‌هایی که قطعاً مخالفت مستدل آن‌ها در شکست رویه اصلاحی مؤثر است، آشکار شوند، همچنین استدلال‌ها به عنوان استدلال‌های لازم برای شکست اصلاحات در نظر گرفته خواهند شد. ضمن آن‌که بار دیگر، با ارزیابی فراوانی تکرار هر استدلال مشخص در میان این سه روند کوتاه‌مدت اصلاحات، مقایسه‌ای ترتیبی نیز به دست خواهیم داد.

روش گردآوری داده‌ها در این مقاله، روش اسنادی شامل منابع دست اول؛ یعنی نوشته‌های شاهدان عینی رویدادها، به‌ویژه نامه‌های باقی‌مانده از آن دوران است.

مخالفان اصلاحات سپهسالار

اصلاحات سپهسالار از آغاز، مخالفت‌های عمده‌ای را از سوی گروه‌های گوناگون در بر داشت؛ اما این مخالفت‌ها پس از امتیازنامه رویترا، شدت گرفت و به استعفا یا برکناری ویمنجرا شد. نویسندگان مختلف، طبقه‌بندی‌های گوناگونی از مخالفان اصلاحات و دلایل آن‌ها ارائه کرده‌اند (رجوع شود به: ممتحن‌الدوله، ۱۳۶۲، ساسانی، ۱۳۸۲، آدمیت، ۱۳۸۵، امانت، ۱۳۸۳).

هرچند این طبقه‌بندی‌ها کمابیش با یک‌دیگر تفاوت دارند؛ اما در تأکید بر هدف پنهانی و درونی مخالفان برای اشتراک دارند و هیچ‌یک از این آثار، به طور مشخص استدلال‌های مطرح‌شده از سوی خود مخالفان برای مخالفت با اصلاحات سپهسالار را نمی‌سنجند. در نتیجه، با توجه به تفاوت‌های مقاله پیش‌رو با این آثار و تأکید بر استدلال‌های خود مخالفان برای مقابله

با مصلح و اقداماتش، می‌توان از پنج گروه عمده در مخالفت با اقدامات اصلاحی سپهسالار، نام برد^۱: ۱. روحانیان ۲. درباریان (شاهزادگان قاجار و وابستگان آنها) ۳. دیوانیان ۴. زنان حرم‌سرای شاه ۵. دول بیگانه.

در این مقاله، با تکیه بر روند انتخاب عقلانی مخالفان داخلی اصلاحات، استدلال‌های آنها مورد بررسی قرار خواهد گرفت و چندوچون مناسبات خارجی دولت سپهسالار، روابط شخص وی با دول بیگانه و دخالت آنها در مسائل داخلی ایران که در چارچوب بازی بزرگ^۲ فهم می‌شود^۳، از حیطة بررسی ما خارج خواهد بود.^۴

روحانیان

بی‌شک یکی از مهم‌ترین گروه‌های منتقد سپهسالار که با اقدامات اصلاحی وی سرسختانه مخالفت می‌کردند، روحانیان بودند. باین‌حال، برخلاف تصویری که سفرنامه‌نویسانی همچون سرنا (۱۳۶۲) ارایه می‌دهند، تنها دلیل مخالفت روحانیان با سپهسالار، بردن شاه به اروپا نبود. حامد الگار (۱۳۵۶) برخی از اقدامات سپهسالار نظیر تدوین نظام‌نامه‌ای برای دستگاه قضایی، کاهش حق انتصاب مجتهدان در محاکم شرع، منع مجازات‌های بدنی و بریدن اعضای بدن را موجب کاهش قدرت روحانیان و در نتیجه مخالفت آنها با سپهسالار می‌داند. اقدامات دیگر سپهسالار، به‌ویژه تأکید بر آزادی و عقد قرارداد رویت‌ر، در کنار سفر شاه به اروپا، به این نارضایتی افزوده بود. باین‌حال روحانیان در دوره صدارت سپهسالار، تمام مخالفت خویش را

۱. از آنجا که مردم عادی در آن دوره زمانی، در شکل‌گیری اعتراضات علیه مصلح نقش کلیدی نداشتند و تابع آرای گروه‌های دیگر -محافظة‌کاران در قدرت، به‌ویژه روحانیان- بودند، در سنخ‌شناسی مخالفان اصلاحات، از بررسی آنها صرف‌نظر خواهیم کرد، داده‌ای هم درباره اعتراض مردم در دست نیست.

2. Great Game

۳. برای اطلاعات بیشتر در خصوص نقش دول بیگانه در دوره اصلاحات سپهسالار، به کدی، (۱۳۸۷)، و آدمیت، (۱۳۸۵) نگاه کنید.

۴. هرچند در سیاهه نام مخالفان اصلاحات سپهسالار، نام انیس‌الدوله، همسر ناصرالدین‌شاه نیز دیده می‌شود و او را از مهم‌ترین افراد در شکل‌گیری اقدامات اعتراضی، علیه سپهسالار می‌دانند، با این‌حال، به دلیل نبود استدلال مکتوبی از انیس-الدوله در مخالفت با اقدامات اصلاحی سپهسالار، از بررسی نقش زنان حرم‌سرا چشم می‌پوشیم.

بر استدلال‌های مذهبی متمرکز نکرده‌اند و دلایل دیگری را نیز با تأکید بر منافع اقتصادی کشور و در خطر افتادن تمامیت ارضی و غیره طرح می‌کردند. در میان روحانیان مخالف سپهسالار، میرزا آقا صالح عرب و حاج ملاعلی کنی شاخص‌ترین چهره‌ها به حساب می‌آیند.

کنی^۱، به عنوان مجتهد جامع‌الشرایط و بانفوذترین روحانی پایتخت، از اصلی‌ترین مخالفان سپهسالار بود و نقطه اوج ابراز مخالفت وی با سپهسالار، نامه‌ای است که در تاریخ ۲۲ رجب ۱۲۹۰، نزدیک به دو هفته پس از بازگشت ناصرالدین‌شاه به ایران از سفر فرنگ و استعفای ناگزیر سپهسالار خطاب به شاه می‌نویسد^۲ و با اشاره مستقیم به شخص سپهسالار از شاه می‌خواهد دست «دشمنان دین و دولت» را از اداره حکومت کوتاه کند.

کنی نامه خود را با هوشمندی با «اسلامیان پناه» خواندن ناصرالدین‌شاه آغاز می‌کند و لزوم تبعیت وی از قوانین اسلام را که کنی با استناد به آن‌ها بنای مخالفت با قرارداد رویترو «آزادی» را دارد، یادآوری می‌کند. کنی در ادامه، عملکرد «ملکم» را به باد انتقاد می‌گیرد و ملکم را «دشمن دین و دولت» می‌خواند و با القابی نظیر «دشمن جان» از وی یاد می‌کند. و کنی همچنین از شخص سپهسالار انتقاد می‌کند و او را مسبب روی کار آمدن و مداخله ملکم در کارهای دولت که او آن را «خیانت کلی به دین و دولت» می‌نامد، می‌داند.

در ادامه نامه، کنی به نقد قرارداد رویترو به مثابه مهم‌ترین دلیل مخالفت با ملکم‌خان و شخص سپهسالار می‌پردازد. وی با اشاره به اجبار افراد به واگذاری املاک و اموال‌شان، حق دولت را در واگذاری اموالی که در اختیار و تملک افراد است، زیر سوال می‌برد. استدلال نخست کنی، استدلالی دینی-شرعی، مبنی بر جایز نبودن این‌گونه تصاحب اموال در دین اسلام و سایر ادیان است. وی با اشاره به تصاحب و تملک «املاک خاصه و زرخریدی و معادن و رودخانه‌ها»، شاه با اقتدار را نیز ناچار از گذشتن از اموال و دارایی‌های خویش می‌داند و به شکل تلویحی اشاره می‌کند که با این قرارداد، اقتدار وی از بین خواهد رفت.

۱. مناسبات ملا علی کنی، و ثروت فراوان وی که مخالفان او (همچون شخص سپهسالار) مدعی بودند از راه احتکار به دست آمده، از نکات قابل تأملی است که در این مقاله فرصت پرداختن به آن نیست.

۲. برای مشاهده متن نامه نگاه کنید به: تیموری ۱۳۵۷: ۱۲۶-۱۲۴.

او همچنین بر نقض حریم خصوصی افراد در این قرارداد که آن‌ها را ناگزیر به واگذاری املاک خویش می‌کند، تأکید می‌کند. کنی با اشاره به تجربه کمپانی هند شرقی، در استدلالی سیاسی - امنیتی، تصاحب کل کشور ایران را توسط و به بهانه قرارداد رویترا - با توجه به حقوق گسترده‌ای که در اختیار یک تبعه کشوری بیگانه قرار می‌گیرد - بسیار محتمل می‌داند. در واقع، کنی با دست گذاشتن بر خطر از بین رفتن تمامیت ارضی ایران، با این قرارداد به مخالفت برمی‌خیزد.

وی همچنین با اشاره به امکان بروز جنگی ناخواسته، می‌نویسد که در صورت وقوع این امر، ۱. امکانات مالی لازم را برای مقابله با حمله احتمالی، به دلایل ذکر شده در بالا، وجود ندارد. ۲. ارتش در وضعیت نامطلوبی به سر می‌برد و از طرفی چند سال است که مواجب و جیره خویش را دریافت نکرده است و در نتیجه آمادگی مواجه شدن با این شرایط را نخواهد داشت، از طرف دیگر، «رجال» و «فوج» کافی و توانا در ارتش وجود ندارد. ۳. حتی در صورتی که این فوج‌ها وجود داشته باشند، «در بستند»؛ یعنی مردم ایران و ارتش آن، تحت امر بیگانه در آمده‌اند و امکان مقابله ندارند. ۴. در صورت نیاز به فتوای جهاد، «عالم محترم مسموع الکلامی» نمانده است که فتوای جهاد دهد. کنی آشکارا با بیان این مورد، در صدد نشان دادن جایگاه تضعیف شده علما و خطرات آن است. ۵. با کشیده شدن خطوط راه آهن و به تبع آن، حضور «عموم فرنگیان» در ایران، علما در ایران نخواهند ماند. این مورد را در واقع می‌توان تهدید رسمی ناصرالدین شاه، از سوی کنی به‌شمار آورد. ۶. امکان حمله به ایران از سوی ملکم و رویترا، با توجه به امکانات مالی و نیروی انسانی و وجود راه آهن که «راهی به این سهل به بلاد عظیمه ایران» را هموار می‌سازد، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، وجود دارد.

وی همچنین، به «خیانت» دیگر سپهسالار، که همان «فقره کلمه قبیحه آزادی» است نیز می‌پردازد که «به ظاهر خیلی خوش‌نماست و خوب، و در باطن سراپا نقص است و عیوب». کنی با بیان این‌که «اصل شرایع و ادیان» خود، اساساً دارای قید و بند برای جلوگیری از «ارتکاب مناهب و مجرمات» و تعرض به «اموال و ناموس مردم» هستند، استدلالی دینی را، این بار در مخالفت با آزادی مطرح می‌کند. او سپس با ذکر استدلالی سیاسی، این اصل آزادی را

که «هرکس هر چه بخواهد بگوید»، مخالف اهداف و نظم و سامان دولت و سلطنت می‌داند. کنی، امکان چپاول و سوءاستفاده‌های مالی را نیز، به عنوان استدلال اقتصادی مخالفت با آزادی، مطرح می‌کند.

بنابراین در مجموع استدلال‌های روحانیان مخالف سپهسالار که در نامه کنی متبلور است و بیشتر بر قرارداد رویتار استوار است، عبارت‌اند از: جایز نبودن تصاحب اموال شخصی افراد در اسلام، از بین رفتن اقتدار شخص شاه به دلیل واگذاری املاک خاصه، حضور فرنگیان در ایران، عدم امکان مالی مقابله با حمله، عدم وجود ارتش قدرتمند به دلیل مشکلات مالی، تحت‌امر-بیگانه‌بودن ملت ایران، تحت‌امر بیگانه‌بودن ارتش، تضعیف جایگاه روحانیون (عدم امکان صدور فتوا، خروج از کشور)، سهولت دسترسی بیگانگان به تمام نقاط کشور با راه‌آهن، نقض حریم خصوصی افراد و عدم حق دخالت دولت در امور شخصی شهروندان، هزینه گزاف برای بازپس‌گیری املاک، از بین رفتن تمامیت ارضی، مستعمره‌شدن ایران، معافیت مالیاتی و ناتوانی دولت در تأمین هزینه‌ها، بی‌توجهی به اعتراضات نسبت به قرارداد، بی‌اطلاع‌گذاشتن مردم، نفع مطلق کمپانی در قرارداد، عدم مشورت با گروه‌های گوناگون.

علاوه بر این، تکیه بر آزادی و مغایرت آن با دستورات دینی، مغایرت آن با اهداف و نظم مسلمانان، مغایرت آن با دولت و سلطنت و برهم‌خوردن نظم از سویی، و بی‌توجهی به سنت، خیانت، دولت، دین، در خطر بودن تمامیت ارضی، عزل و نصب‌های بیجا (به‌طور مشخص ملکم)، در خطر بودن کیان پادشاهی ناصرالدین‌شاه، تلاش برای برکناری وی، بازکردن پای بیگانگان به ایران، بی‌توجهی به جایگاه طبقاتی علما، بی‌توجهی به سنت، خیانت به دولت و دین، مخالفت عموم جامعه با سپهسالار، و تمایلات جمهوری‌خواهانه وی از دیگر استدلال‌های روحانیان مخالف سپهسالار است.

درباریان

درباریانی مانند فرهاد میرزا معتمدالدوله، فیروز میرزا نصرت‌الدوله، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، سلطان احمد میرزا عضدالدوله، احمد میرزا معین‌الدوله، محمد رحیم خان

علاءالدوله، مسعود میرزا ظل السلطان نیز از مخالفان سرسخت اصلاحات سپهسالار و از عوامل اصلی برکناری وی بودند. بیشتر کتاب‌های تحلیلی به محدود شدن قدرت و ثروت این شاهزادگان اشاره کرده‌اند؛ اما آن‌ها گه‌گاه برای مخالفت خویش، استدلال‌هایی و رای تهدید و تحدید موقعیت مالی خود نیز بیان می‌کردند که در این میان، به استدلال‌های دو تن از آن‌ها می‌پردازیم.

فرهاد میرزا معتمدالدوله: وی که در غیاب ناصرالدین‌شاه مسئولیت اداره امور را برعهده داشت و از نیروهای مؤثر در برکناری سپهسالار بود (ممتحن‌الدوله، ۱۳۶۵: ۳۳)، در نامه‌ای خطاب به سپهسالار، در نقد عملکرد وی می‌نویسد «یک مرتبه بخواهید ایران را اروپا کنید که دولت ما چرا از دول دیگران کمتر باشد، خیلی طول دارد» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۵۸). جالب آن‌که این استدلال انکار لزوم و درستی حرکات اصلاحی نیست؛ بلکه فقط به زمان بر بودن آن توجه می‌کند و «خیلی طول» داشتن را دست‌مایه مخالفت قرار می‌دهد. فرهاد میرزا همچنین خطاب به سپهسالار می‌نویسد: «جناب عالی یک مرتبه در شش ماه بخواهید قواعد پنج‌هزار ساله ایران را بهم بزیند، گویی فوق عادت و طاقت باشد» (همان: ۱۵۸). برخلاف استدلال اول که در آن وی، لزوم اصلاحات را زیر سؤال نبرده است. در این نوشته، ضمن اشاره‌ای تلویحی به زمان‌بر بودن اصلاحات و عدم امکان تحقق آن در «شش ماه»، زیرپا گذاشتن سنتی تاریخی را دست‌مایه نقد خویش قرار می‌دهد.

وی همچنین در نامه‌ای^۱ که پس از لغو قرارداد رویترا خطاب به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد، به شکلی تلویحی، سپهسالار و ملکم را تهدید می‌کند و ضمن مسئول دانستن آن‌ها معتقد است که «هر که این کار را کرده، باید به انجام برساند». در پایان‌نامه، وی با تعریضی مجدد به سپهسالار و ملکم، آن‌ها را «خائن دولت پادشاه و ملت پادشاه» می‌خواند و «دعا» می‌کند که «به غضب اعلی حضرت شاهنشاهی گرفتار» شوند.

مسعود میرزا ظل السلطان: یکی از مهم‌ترین استدلال‌های درباریان مخالف سپهسالار را می‌توان در نوشته‌های ظل السلطان، فرزند ناصرالدین‌شاه پی گرفت. ظل السلطان درباره عزل

۱. برای مشاهده متن نامه نگاه کنید به: تیموری ۱۳۵۷: ۱۲۹.

سپهسالار با اشاره به «سوءسلوک و رفتار کثیف حاجی میرزا حسین‌خان» می‌نویسد «چه ملتزمان رکاب و چه اهل دارالخلافه و عموم ایران» که از وی «رنجیده» بودند، «بلوای عام» کردند و اعلام کردند که وی را نمی‌خواهند. ظل‌السلطان با اشاره به روی‌کارآمدن دوباره سپهسالار، دلیل انتصاب وی به سمت وزارت خارجه را نه عدم آگاهی شاه از «سوءاعمال» و اقدامات سپهسالار؛ بلکه «اظهار قدرت سلطنتی» می‌داند. وی می‌نویسد که سپهسالار «در این مقام چند سالی هم اسباب تخریب کارهای دولت و به تعذیب مردم مشغول بود تا بعد چنان بازوی قدرت الله تعالی او را بر زمین زد که تا ابد برنخاست» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۲: ۲۲۶). در واقع، ظل‌السلطان در اساس اقدامات سپهسالار را نه اصلاحات که «اسباب تخریب کارهای» دولت می‌داند. ضمن آن که او نیز مانند دیگر مخالفان اصلاحات، به «تعذیب» مردم توسط سپهسالار اشاره می‌کند.

ظل‌السلطان در خاطرات خویش، مدعی است که با در نظر گرفتن احتمال ایجاد مشکل در روابط ایران و انگلستان و حتی درگیری نظامی دوباره این دو کشور، با حمله سپهسالار به هرات مخالفت می‌کند. در این مخالفت ظل‌السلطان، می‌توان تناسبی از استدلال‌های دفاع از تمامیت ارضی را مشاهده کرد. بنابراین هرچند بیشتر استدلال‌های ظل‌السلطان، به عنوان نماینده درباریان مخالف سپهسالار، بر حفظ کیان پادشاهی استوار است و نگرانی از لغو سلطنت سلسله قاجار آشکارا به چشم می‌خورد و عمده تأکید ظل‌السلطان بر این موضوع استوار است؛ اما تکیه بر تمامیت ارضی نیز، به شکل تلویحی در نوشته‌های وی دیده می‌شود.

ظل‌السلطان ضمن نقد انتصاب‌های سپهسالار، او را «دشمن خودم و خانواده‌ام و پدرم و خانواده پدرم و خانواده سلطنت» (همان: ۲۳۷) می‌خواند، به شیوه تلویحی سپهسالار را به تلاش برای برانداختن سلطنت متهم می‌کند و می‌نویسد «منظور اصلی و مقصود کلی او تغییر وضع سلطنت قاجار بود و خیانت به ولی نعمت تاجدار» (تیموری، ۱۳۵۷: ۳۹). وی همچنین با اشاره به خواست سپهسالار برای برکناری شاه و حتی برانداختن سلطنت قاجار، عزل سلطان عبدالعزیز توسط «مدحت‌پاشای عثمانی و حسین‌عونی پاشا» را یادآور می‌شود و خواست

سپهسالار را از اقدامات این دو و «سایر خائنین» نیز فراتر می‌داند و تأکید می‌کند که «هزار درجه خیالاتش بالاتر و خبیثش بدتر بود».

ظل‌السلطان با تکیه بر استدلال حفظ کیان پادشاهی و ابراز نگرانی از خروج سلطنت از سیطره قاجارها، مدعی است که سپهسالار «نفرت عامه را از دولت و نفرت دولت را از عامه» دامن می‌زد و به دنبال برانداختن سلطنت قاجار بود.

بنابراین، مخالفت عموم جامعه با سپهسالار، زمان‌بر بودن روند اصلاحی، بی‌توجهی مصلح به سنت، استقراض بی‌دلیل پول برای سفر به اروپا، خیانت به دولت و دین، خصوصیات منفی مصلح و رفتار ناخوشایند او، جنگ‌طلبی مصلح، درخطر بودن تمامیت ارضی، امکان اختلال روابط خارجی، سوءاستفاده‌های مالی و دریافت رشوه، عزل و نصب‌های بجا (عدم عزل افراد نالایق، انتصاب افراد بی‌صلاحیت)، تلاش برای برانداختن سلسله پادشاهی قاجار، تقابل مردم با سلسله قاجار، درخطر بودن کیان پادشاهی ناصرالدین‌شاه، تلاش برای برکناری وی، قدرت مطلق مصلح، و بی‌توجهی به جایگاه طبقاتی رجال از جمله استدلال‌های درباریان معاصر سپهسالار برای مخالفت با اصلاحات اوست.

دیوانیان

میرزا قهرمان امین‌لشگر، میرزا محمدحسین دبیرالملک، میرزا عیسی‌خان تفری، دوست‌علی‌خان معیرالممالک، میرزا عباس‌خان معاون‌الملک، میرزا فتح‌علی‌خان صاحب‌دیوان، میرزا سعیدخان انصاری، مستوفی‌الممالک و محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه از جمله دیوانیان مخالف سپهسالار هستند. یکی از مهمترین نمونه‌های استدلال‌های درباریان معاصر سپهسالار را می‌توان در نوشته‌های اعتمادالسلطنه یافت که از معدود درباریان است که به شیوه مکتوب به دلایل مخالفت خویش با سپهسالار (بیشتر، پس از مرگ وی) پرداخته است.

یکی از مهم‌ترین آثار اعتمادالسلطنه روزنامه خاطرات اوست که از آن‌جا که شخصی بوده و به قصد چاپ نوشته نشده، وی آسوده‌خاطر به بسیاری از موارد اختلاف خویش با سپهسالار اشاره کرده است.

اعتمادالسلطنه، مشکل سپهسالار را قدرت‌یابی یکباره او و ترقی یک‌ساله‌اش از سفارت تا وزارت و صدارت اعظمی و در نتیجه «دیوانه» شدن وی می‌داند و با اشاره به «تفویض سلطنت» به سپهسالار از سوی ناصرالدین‌شاه، دغدغه مهار قدرت نسبتاً مطلق صدراعظم را دارد. نگرانی شاه از خیانت و پشت‌پازدن صدراعظم و وزیر پیشین‌اش، که در استدلال‌های درباریانی همچون ظل‌السلطان دیده می‌شد، در روایت اعتمادالسلطنه از برخورد شاه با مرگ سپهسالار نیز دیده می‌شود. به نوشته اعتمادالسلطنه، ناصرالدین‌شاه درباره مرگ او می‌گوید: «این مرد به حالتی رسیده بود که جز مرگ برای او چاره نبود و ما را همیشه در زحمت داشت؛ بلکه یک نوع حالت مدحت پاشا را داشت» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۹: ۱۲۸-۱۲۹)؛ به عبارت دیگر استدلالی معطوف به تلاش برای حفظ سلطنت، بار دیگر و این بار در بیان یک درباری و البته از لابه‌لای جملات ناصرالدین‌شاه، به چشم می‌خورد. بدگمان‌کردن ناصرالدین‌شاه «نسبت به آحاد افراد اناث و ذکور دنیا»، از دیگر استدلال‌های اعتمادالسلطنه برای مخالفت با سپهسالار است.

اعتمادالسلطنه در کتاب دیگر خود، *خواب‌نامه*^۱ نیز به بررسی عملکرد سپهسالار می‌پردازد و محاکمه خیالی او را به انوشیروان ساسانی می‌سپارد. اعتمادالسلطنه با انتقاد از عملکرد مالی سپهسالار، اندوخته مالی وی را ناشی از ساخت و پاخت‌های سیاسی و حضور در شرط‌بندی اسب و پرداخت رشوه و گران‌فروشی غله در قفقاز می‌داند.

اعتمادالسلطنه، مهم‌ترین اشکال کار سپهسالار را در آن می‌داند که گرچه وی می‌خواست «قوانین جدید را مجری» دارد و «کارها را به سبک و ترتیب نوظهور» بپردازد؛ اما «علم و اطلاع» وی عمقی نداشت و «کارها را درست» نمی‌دانست. یکی دیگر از نقدهای اعتمادالسلطنه به سپهسالار، بازکردن پای اجنبی‌ها به ایران است؛ وی با تشبیه ایران پیش از صدارت سپهسالار به «دختر بکری» که «دست اجنبی، هرگز به دامن چادر عصمت او نرسیده»، اقدامات سپهسالار را «اسباب زیان و ضرر» می‌داند و معتقد است وی با این کار و تلاش برای

۱. برای مشاهده متن کامل خواب‌نامه درباره عملکرد سپهسالار نگاه کنید به: اعتمادالسلطنه ۱۳۵۷: ۱۱۱-۹۷.

اصلاحات بدون توجه به بنیان آن، در واقع، «تیشه و تبر» برداشت و «ریشه دولت و ملت ایران را» برکند.

انتقاد دیگر اعتمادالسلطنه، مشاوران و نزدیکان سپهسالار و همچنین عزل و نصب‌های وی است؛ برای نمونه، به احضار «ایلخانی هرزه لوطی مردود مطرود» از استانبول و انتصاب وی به حکومت قزوین و نیز حضور ملکم در ایران اشاره می‌کند.

استدلال دیگر اعتمادالسلطنه برای مخالفت با سپهسالار، سعی در برهم زدن دستگاه معیرالممالک؛ یعنی «خزینة دولت ایران» از روی غرض شخصی و تلاش برای تأسیس «بانک» و کشیدن «راه آهن» است. اعتمادالسلطنه با «مفاسد» خواندن این اقدامات، بر «مبلغ‌های گزاف» که رویتر به سپهسالار و ملکم و «جمعی دیگر از رجال دولت ایران در تهران» وعده داده بود، تأکید می‌کند.

اعتمادالسلطنه همچنین با اشاره به سفر ناصرالدین شاه به اروپا، هدف سپهسالار از این سفر را کسب «اعتبار» برای خویش از سویی، و نشان دادن «بی قوه و استعداد» بودن ایران به شاه از سوی دیگر، می‌داند. وی با «بدگهر و فرومایه و کم ظرف» خواندن سپهسالار، به «نخوت و غرور» وی که بیش از پیش شده بود، اشاره می‌کند و بر «بدرفتاری» وی و «زخم زبان» او انگشت می‌گذارد. در واقع نحوه رفتار مصلح نیز به عنوان یکی از دلایل مخالفت مخالفان و به ویژه دیوانیان با وی مطرح می‌شود. اعتمادالسلطنه همچنین به نارضایتی و «آزرده» شدن شخص ناصرالدین شاه از رفتار سپهسالار، در ابتدای سفر نیز اشاره می‌کند.

اعتمادالسلطنه که شورش «بزرگان ایران» را به «تحریک روس‌ها» می‌داند، به وابستگی اولیه سپهسالار به انگلیس و تغییر رویه وی در سال‌های بعد (در دوره وزارت خارجه) و وابستگی به روسیه، به عنوان «تغییر پولتیک» سپهسالار نیز اشاره و این وابستگی را نقد می‌کند.

اعتمادالسلطنه همچنین از گرایش هم‌جنس خواهانه سپهسالار نیز انتقاد می‌کند؛ اما بیشتر نقد خویش را نه به اعطای منصب و مال «به آن شاهد شیرین کار»؛ بلکه اعطای «صد نشان دیگر به مردم ناقابل» و ارایه «مناصب و القاب و نشان» برای جلوگیری از اعتراض آن‌ها، متوجه می‌کند.

از نظر وی، انتقادی که به سپهسالار وارد است، ایجاد رویه‌ای نادرست برای اعطای مناصب از روی «نفس‌پرستی» است.

بخش دیگری از استدلال‌های اعتمادالسلطنه در مخالفت با سپهسالار، متوجه قرارداد راه‌آهن است. در نامه‌ای^۱ منتسب به اعتمادالسلطنه، که در سوم شعبان ۱۲۹۰ ق. و بیش از بیست روز پس از نامه‌ی کنی نوشته شده، نویسنده، با دقت و با ذکر جزئیات، به بررسی فقره‌های مختلف موجود در قرارداد پرداخته است. بیشتر تأکید این نامه بر منافع اقتصادی است و اشاره محدودی به منافع سیاسی‌امنیتی ایران شده است. وی با اشاره به تفاوت ترجمه ملکم و میرزا هارطون مترجم «دارالطباعه»، تأکید می‌کند که «در آخر نسخه فارسی پاره منضمات و ملحقات بود که در نسخه خط فرانسه نبود».^۲ او در ادامه نامه و پیش از پرداختن به مشکلات این قرارداد، بر اهمیت و ضرورت کشیدن راه‌آهن تأکید می‌کند و آن را «برای آبادی مملکت و رواج تجارت و زراعت و رونق کسب و حرفت و منافع عامه اهالی ایران و صرفه و صلاح دولت و ملت خیلی خوب» می‌داند. بنابراین آشکار است که اعتراض نویسنده، نه بر خود اقدام اصلاحی که بر نحوه اجرای آن متمرکز است.

در این نامه نیز، لزوم دخالت دادن نظر «ملت» و سهم کردن آن‌ها در تصمیم‌گیری بار دیگر دیده می‌شود. اعتمادالسلطنه حتی، با تأکید بر این آیه قرآن که «وشاورهم فی الامر و لو كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک»، بر استدلالی مذهبی برای تأکید بر ضرورت مشورت، دست می‌گذارد و غیرمستقیم منعقدکنندگان قرارداد را به دلیل بی‌توجهی به این آموزه دینی مورد انتقاد قرار می‌دهد.^۳

۱. برای مشاهده متن نامه نگاه کنید به: تیموری ۱۳۷۵: ۱۲۹-۱۲۶.

۲. همین موضوع، احتمال نگارش این نامه را توسط اعتمادالسلطنه تقویت می‌کند.

۳. با این حال گفتنی است که پیش از امضای قرارداد، مجلسی مشورتی، اگر نه با حضور هر طبقه دولت و ملت، اما با دستور ناصرالدین‌شاه و از سوی برخی درباریان و دیوانیان برگزار شد و آنان متفق‌القول بر لزوم عقد این قرارداد تأکید کردند. برای مشاهده متن نامه موافقت شورای متشکل از درباریان و دیوانیان برای بررسی قرارداد، رویتر، نگاه کنید به: تیموری ۱۳۵۷: ۱۰۵.

اعتمادالسلطنه، با اشاره به بی‌توجهی به اعتراض برخی از «اشخاص عظام» درباره قرارداد، از بی‌اطلاع‌گذاشتن مردم نسبت به محتوای آن انتقاد می‌کند و همچنین تأکید می‌کند که «جمیع فقرات این قرارداد به صرفه و صلاح کمپانی‌ها نوشته شده است». وی با تأکید بر برداشت کشورهای خارجی از این قرارداد و ابراز تاسف آن‌ها، می‌نویسد که از نظر آن‌ها، این قرارداد، به «صرفه و مصلحت» کمپانی‌ها و «در حقیقت دولت انگلیس» است.

نویسنده در ادامه نامه و در ۱۱ بند مجزا، به نقد مفاد مندرج در قرارداد می‌پردازد. وی از سویی بر استدلال‌های سیاسی / امنیتی و خطر مستعمره‌شدن ایران و احتمال تکرار «حکایت هندوستان» دست می‌گذارد و به حق واگذاری امتیاز به کمپانی‌های دیگر و دغدغه تبدیل امری تجاری به دولتی و در نتیجه مستعمره‌شدن اشاره می‌کند، همچنین از نظر وی، حق استخدام کارگران از خارج از کشور، منجر به ورود بی‌رویة آن‌ها به مرزهای ممالک محروسه می‌شود و «از فرنگی ایران را پر می‌کند». از سوی دیگر اعتمادالسلطنه، پیامدهای منفی اقتصادی این قرارداد را نیز یادآور می‌شود؛ از جمله: نگرانی از معیشت مردم در صورت تملک درخت‌ها و معادن از سوی کمپانی، عدم توانایی «اهالی ایران» در تأمین مایحتاج خود و سودبردن مطلق کمپانی و پرداخت مبلغی به مراتب بیش از میزان هزینه لازم برای ساخت راه‌آهن.

عدم امکان تعیین قیمت مسکن از سوی مالکان که اعتمادالسلطنه آن را «ظلم» می‌خواند، نگرانی از وضعیت اشتغال، مختل‌شدن سازوکار کشور، نبود رعیت برای کشاورزی و زراعت و کمبود «عمله» برای «بنایی» ساختمان‌ها، از دیگر استدلال‌های اقتصادی وی است.

بنابراین تأکید بر قرارداد رویت‌تر، تحت‌امریگانه‌بودن ملت ایران، مستعمره‌شدن ایران، معافیت مالیاتی و ناتوانی دولت در تأمین هزینه‌ها، بی‌توجهی به اعتراضات نسبت به قرارداد، بی‌اطلاع‌گذاشتن مردم، نفع مطلق کمپانی از قرارداد، حضور فرنگیان در ایران، نفع دولت انگلیس، حق واگذاری امتیاز کمپانی تبدیل امر تجاری به سیاسی، در خطراتادن معیشت مردم، اختیار مطلق کمپانی در گمرک، عدم تطبیق متن فارسی و فرانسه و سوءاستفاده از عدم آگاهی مردم ایران نسبت به زبان فرانسه و عدم مشورت با گروه‌های گوناگون، بخش عمده‌ای از استدلال‌های

مخالفان دیوانی سپهسالار را تشکیل می‌دهد؛ علاوه بر این، خیانت به دولت، خصوصیات منفی فردی مصلح، رفتار ناخوشایند مصلح، همجنس‌گرایی او، ترقی‌ناگهانی در دستگاه دولت، سوء استفاده‌های مالی و دریافت رشوه، عزل و نصب‌های بی‌جا، انتصاب افراد بی‌صلاحیت، کاهش رابطه شاه با درباریان و دیوانیان، درخطر بودن کیان پادشاهی ناصرالدین‌شاه، قدرت مطلق مصلح، تکیه بر اصلاحات ظاهری، عدم آگاهی سپهسالار نسبت به اصلاحات، از بین بردن خزینة دولت ایران و تلاش برای احداث بانک، بازکردن پای بیگانگان به ایران، ارایه چهره منفی از ایران نزد شاه، وابستگی به کشورهای بیگانه (انگلیس و روسیه)، و بی‌توجهی به جایگاه طبقاتی رجال، دیگر استدلال‌های دیوانیان برای مخالفت با اصلاحات سپهسالار است.

۵. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که دیدیم، استدلال‌های مخالفان سپهسالار که عمدتاً بر قرارداد رویتز مبتنی است، علی‌رغم جنبه‌های آشکار اقتصادی این قرارداد و با آن‌که یکی از نامه‌های مخالفان دیوانی، به ابعاد اقتصادی آن پرداخته است، بر استدلال‌های سیاسی استوار است. پس از آن، استدلال‌های اجتماعی و اقتصادی قرار دارند و استدلال‌های دینی مخالفت با اقدامات سپهسالار تعداد بسیار محدودی از اعتراضات را در بر می‌گیرد. جالب آن‌که برخی از استدلال‌های مطرح‌شده در این دوره، همچون ظاهری‌دانستن اصلاحات صورت گرفته توسط مصلح، عدم آگاهی شخص سپهسالار نسبت به اصلاحات، و زمان‌بر بودن اقدامات اصلاحی، با تأیید و تأکید بر ضرورت اصلاحات، رویه پیش‌گرفته‌شده از سوی مصلح برای انجام تغییرات را نامناسب می‌بینند و خواستار دگرگونی این رویه‌اند نه توقف اصلاحات به طور کلی. ضمن آن‌که تأکید بر مخالفت مردم با سپهسالار و طرح آن به عنوان یکی از استدلال‌های مخالف اقدامات اصلاحی از سوی روحانیان و درباریان نیز در نوع خود، در خور تأمل است.

جدول ۱- فراوانی تکرار ابعاد استدلال‌های مخالفان اصلاحات سپهسالار به تفکیک گروه‌های مخالف^۱

سطح ترتیبی	سطح اسمی	گروه‌های مخالف			استدلال‌های مخالفان		
		دیوبان	درباران	روحانیان			
۲	—	✓	—	✓	دینی	مغایرت اقدامات اصلاحی با دین	
۴	✓	✓	✓	✓	اقتصادی	عملکرد اقتصادی مصلح و/یا همراهان وی	
۲	—	✓	✓	—		فساد اقتصادی مصلح و/یا همراهان وی	
۳	✓	✓	✓	✓	سیاسی	تلاش برای تغییر سلسله پادشاهی	در خطر افتادن کیان پادشاهی ناصرالدین شاه
۱	—	—	✓	—			تلاش برای تغییر نظام پادشاهی
۱	—	—	—	✓			کوتاه شدن دست و ارتان قدرت از قدرت
۲	—	✓	✓	—			برهم خوردن امنیت داخلی
۲	—	✓	✓	—		قدرت مطلق مصلح	
۲	—	✓	—	✓		تلاش	حضور بیگانگان
۲	—	—	✓	✓			از بین رفتن تمامیت ارضی
۲	—	✓	—	✓			مستعمر شدن ایران
۱	—	✓	—	—			وابستگی مصلح و/یا همراهان وی به کشورهای خارجی
۱	—	✓	—	—		روسیه	
۱	—	✓	—	—	انگلستان		
۳	✓	✓	✓	✓	اجتماعی	بی توجهی به جایگاه طبقاتی مخالف و تهدید منافع طبقاتی آنها	
۱	—	—	—	✓		عدم رعایت حقوق شهروندی	
۲	—	—	✓	✓		عدم پابندی مصلح و/یا همراهان وی به سنت	
۲	—	✓	—	✓		امتزاج فرهنگی، نگرانی از ورود فرهنگ غربی	
۲	—	✓	✓	—		رویه فردی و ویژگی رفتاری مصلح و/یا همراهان وی	

۱. توضیح ضروری آن که، اعداد به دست آمده در این جا، اعداد حقیقی نیستند و به منزله تعداد دفعات ارایه استدلال از سوی هر گروه نیست؛ بلکه این اعداد فقط نشان دهنده آن است که استدلال مورد نظر، توسط چند گروه مخالف اصلاحات سپهسالار بیان شده است. در صورتی که هر سه گروه مخالف اصلاحات با یک استدلال مشخص به مقابله با اصلاحات پرداخته باشند، به استدلال مورد نظر، در سطح مقایسه ترتیبی، عدد ۳ تعلق می‌گیرد (سه گروه استدلال کننده در سه مقطع زمانی).

در بررسی استدلال‌های گروه‌های مخالف اقدامات اصلاحی در دوره سپهسالار بر اساس مقایسه اسمی، «عملکرد اقتصادی مصلح و/یا همراهان وی»، «در خطر افتادن کیان پادشاهی ناصرالدین‌شاه» و «بی‌توجهی به جایگاه طبقاتی مخالفان»، سه استدلالی هستند که هر سه گروه استدلال‌کننده برای مخالفت با اصلاحات از آن استفاده می‌کنند.

در کنار این سه استدلال، که پرتکرارترین استدلال‌های در سطح ترتیبی به شمار می‌آیند، «مغایرت اقدامات اصلاحی مصلح و/یا همراهان وی با دین»، «فساد اقتصادی وی»، «کوتاه‌شدن دست وارثان قدرت از قدرت»، «حضور بیگانگان در ایران»، «از بین رفتن تمامیت ارضی»، «مستعمره‌شدن ایران»، «عدم پایبندی مصلح و/یا همراهان وی به سنت»، «نگرانی از امتزاج فرهنگی و ویژگی‌های رفتاری مصلح و/یا همراهان وی» استدلال‌هایی‌اند که دو گروه از سه گروه مخالف بیان کرده‌اند. «تلاش برای تغییر نظام پادشاهی»، «تلاش برای تغییر سلسله پادشاهی»، «برهم‌خوردن امنیت داخلی»، «وابستگی مصلح و/یا همراهان وی به دو کشور روسیه و انگلستان» و «عدم رعایت حقوق شهروندی» نکاتی هستند که تنها یکی از گروه‌های استدلال‌کننده مخالف بر آن تکیه می‌کنند و کم‌تکرارترین استدلال‌های مخالفان در این دوره‌اند. به طور کلی، در این دوره اصلاحی، برخلاف اصلاحات امیرکبیر، صرف نظر از تفاوت عملکرد مصلحان، به نظر می‌رسد که استدلال‌های مخالفان اصلاحات هوشمندانه‌تر شده است و آن‌ها با تکیه بر استدلال‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی دینی، به مخالفت با رویه اصلاحی می‌پردازند. در واقع برخلاف دوره امیرکبیر که مخالفان آشکارا بر در خطر بودن منافع اقتصادی خویش دست می‌گذارند (جوادی یگانه و جوادی، ۱۳۹۱)، در این دوره، در استدلال هیچ یک از گروه‌های مخالف، این منفعت اقتصادی مخالفان به چشم نمی‌خورد.

در نتیجه، برخلاف مشهورات زمانه، مخالفان اصلاحات دوره سپهسالار، استدلال‌های متنوعی داشته‌اند که برخی همچون «حضور بیگانگان در ایران»، «از بین رفتن تمامیت ارضی»، «وابستگی مصلح و/یا همراهان وی به دو کشور روسیه و انگلستان»، «برهم‌خوردن امنیت داخلی» و «مستعمره‌شدن ایران» به منافع ملی راجع است و برخی دیگر؛ مانند «مغایرت اقدامات اصلاحی مصلح و/یا همراهان وی با دین» و «عدم پایبندی مصلح و/یا همراهان وی

به سنت»، به مسائل دینی و سنت بر می‌گردد. نکته قابل توجه آن‌که از آن‌جا که مهم‌ترین حامی سپهسالار شخص شاه بوده و با تغییر دادن نظر شاه، برکناری سپهسالار، آسان می‌شده است. مهم‌ترین استدلال مخالفان، در کنار عملکرد اقتصادی مصلح و/یا همراهان وی» (به معنای صالح و صادق نبودن وی) و «بی‌توجهی به جایگاه طبقاتی مخالفان» به معنای تلاش برای حذف رقبا، «در خطر افتادن کیان پادشاهی» ناصرالدین شاه است؛ به عبارت دیگر، این مخالفان، با تأکید مکرر بر این استدلال، به دنبال همراه ساختن شاه در مخالفت‌های خویش با سپهسالارند.

بر اساس جدول بالا، اکنون می‌توان از منظر انتخاب عقلانی به بررسی استدلال‌های مخالفان و عقلانیت آن پرداخت. کنشگران سیاسی یا ساخت سیاسی دوره قاجار، شامل مجموعه‌ای از عناصر مرتبط به هم بود که به تدریج در طول زمان سازگار شده بود. اشراف (درباریان)، اهل قلم (دیوانیان)، روحانیان و زنان حرم‌سرا، عناصری هستند که از گذشته در نظام سیاسی ایران وجود داشته‌اند. این عناصر، هرچند در عمل بسیار ناکارآمد بودند، در نظر برای پیشبرد حکومت در ایران کافی بودند. نوع تعاملات میان چهار گروه مخالف، نشان‌دهنده تعادل و سکونی نسبی و نیز بهره‌مندی مشترک آن‌ها از وضع موجود بود؛ به عبارت دیگر، بهره این گروه‌ها از وضع موجود در کشور بیش از بهره احتمالی آن‌ها از اصلاحات در ایران بود و به همین دلیل است که مصلح نمی‌توانست با همدستی یکی از آن‌ها بر دیگران غلبه کند. به هم‌زدن نظام یکدست حکومت توسط یک مصلح در سطح صدراعظم و با همراه داشتن پشتیبانی شاه نیز، راه موفقی نبود. این عناصر با آغاز اقدامات اصلاحی با تهدید موجودیت ساختار موجود مواجه می‌شدند. از این رو، عناصر این ساخت، عاقلانه و آگاهانه به مخالفت با این اصلاحات می‌پرداختند و نکاتی که در استدلال آن‌ها به کار رفته است، دقیقاً برگرفته از همین ساخت است. از همین رو است که استدلال آن‌ها در مخالفت با اصلاحات، استدلالی عاقلانه است. درک عناصر حکومتی از اصلاحات، بیش از آن‌که به کلیت حکومت و ضرورت ایجاد محدودیت برای شاه (که بعد به نظام مشروطه تعبیر شد)، معطوف باشد، به مسأله عدالت حاکم بر می‌گشت؛ یعنی اندیشه سیاسی رایج، مهم‌ترین صفت برای حاکم را عدالت می‌دانست و «سلطان عادل» ایده‌ای بود که مبنای نظری حکومت را در ایران تشکیل می‌داد، البته عدالت

طیف گسترده‌ای از معنا داشت و می‌توانست هر بخشی از رفتار حاکم یا وظایف وی را دربر-گیرد؛ ولی در هر حال، این ایده برای آن‌ها روشن‌گر بود. بنابراین، این نوع از ساخت سیاسی اصولاً با اصلاحاتی از نوع اصلاحات عصر ناصری در تعارض بود.

کتاب‌نامه

۱. آدمیت، فریدون. (۱۳۸۵). *اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار*. تهران: خوارزمی.
۲. آدمیت، فریدون. (۱۳۶۲). *امیرکبیر و ایران*. تهران: خوارزمی.
۳. اسکندری قاجار، منوچهر. (۱۳۸۹). *نه راه پیش و نه راه پس: تنگنای سیاسی ایران در اوایل حکومت قاجار. جنگ و صلح در ایران دوره قاجار و پیامدهای آن در گذشته و اکنون*. زیر نظر رکسانه فرمانفرمایان. تهران: نشر مرکز.
۴. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان مقدم. (۱۳۷۹). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*. مقدمه و فهرس از ایرج افشار. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان مقدم. (۱۳۵۷ الف). *خلسه*. مشهور به *خواب‌نامه*. تهران: انتشارات توکا.
۶. الگار، حامد. (۱۳۵۶). *دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.
۷. الگار، حامد. (۱۳۶۹). *میرزا ملکم‌خان*. ترجمه متن جهانگیر عظاما. ترجمه حواشی مجید تفرشی. تهران: انتشارات مدرس.
۸. امانت، عباس. (۱۳۸۴). *قبله عالم*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نشر کارنامه.
۹. بیانی، خان‌بابا. (۱۳۷۵). *پنجاه سال تاریخ ایران در دوره ناصری*. جلد اول. تهران: نشر علم.
۱۰. توحیدی چافی، محمد. (۱۳۸۷). *قهوه قجری: آسیب‌شناسی رقابت‌های رجال عصر قاجار*. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران. انتشارات باز.
۱۱. تیموری، ابراهیم. (۱۳۵۷). *عصر بی‌خبری یا ۵۰ سال استبداد در ایران: تاریخ امتیازات در ایران*. تهران: اقبال.

۱۲. جوادی یگانه، محمدرضا. (۱۳۸۷). «رویکرد جامعه‌شناسانه نظریه انتخاب عقلانی: مقدمه‌ای بر تغییرات فرهنگی و اجتماعی برنامه‌ریزی‌شده» راهبرد فرهنگ (مرکز مطالعات راهبردی شورای عالی انقلاب فرهنگی). سال اول. شماره سوم. پاییز. صص ۳۳-۶۴
۱۳. جوادی یگانه، محمدرضا و جوادی. ریحانه. (۱۳۹۱). «استدلال‌های مخالفان اصلاحات امیرکبیر از منظر انتخاب عقلانی». جستارهای تاریخی. بهار و تابستان. صص ۱-۳۴.
۱۴. زیباکلام، صادق. (۱۳۸۲). سنت و مدرنیته. تهران: روزنه.
۱۵. ساسانی، احمد خان ملک. (۱۳۸۲). سیاستگران دوره قاجار. به کوشش سید مرتضی آل‌داود. تهران: انتشارات مگستان.
۱۶. سرنا، کارلا. (۱۳۶۲). آدم‌ها و آیین‌ها در ایران. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوآر.
۱۷. سعیدی سیرجانی، علی اکبر. (۱۳۶۲). وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲. تهران: انتشارات نوین.
۱۸. شمیم، علی اصغر. (۱۳۷۵). ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: موسسه انتشارات مدبر.
۱۹. صدیق‌الممالک، ابراهیم بن اسدالله شیبانی (۱۳۶۶). منتخب التواریخ. تهران: علمی.
۲۰. طالبان، محمدرضا. (۱۳۸۸). روش‌شناسی مطالعات انقلاب با تأکید بر انقلاب اسلامی ایران. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۲۱. عباسی، محمدرضا. (۱۳۷۲). حکومت ساهی‌ها: اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسین‌خان سپهسالار. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
۲۲. کدی، نیکی. (۱۳۸۷). ایران در دوره آخرین شاهان قاجار (۱۹۲۲-۱۸۴۸) و مهرداد امانت. «تاریخ ایران به روایت کمبریج: از نادرشاه تا انقلاب اسلامی». دفتر اول. زیر نظر پتر آوری، گاوین همبلی، چارلز ملوین. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.
۲۳. کرایب، یان. (۱۳۸۵). نظریه اجتماعی مدرن. ترجمه عباس مخبر. تهران: آگه.
۲۴. کرونین، استفانی. (۱۳۸۹). ساختن یک ارتش نو: اصلاحات نظامی در ایران عصر قاجار. جنگ و صلح در ایران دوره قاجار و پیامدهای آن در گذشته و اکنون. زیر نظر رکسانه فرمانفرمایان: تهران. نشر مرکز.

۲۵. ماهونی، جیمز. (۱۳۹۱). «بازنگری نظریه عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی». ترجمه محمدرضا جوادی یگانه و فائزه حاجی قاسمی. مجله جستارهایی در جامعه‌شناسی تاریخی. شماره اول. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران. صص ۸۱-۴۹.
۲۶. مستوفی، عبدالله. (۱۳۷۷). *تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه یا شرح زندگی من*. جلد اول. تهران: انتشارات زوار.
۲۷. مسعود میرزا ظل السلطان. (۱۳۶۲). *تاریخ مسعودی*. تهران: انتشارات یساولی «فرهنگسرا».
۲۸. ممتحن الدوله شقاقی، میرزا مهدی خان. (۱۳۶۲). *خاطرات ممتحن الدوله؛ زندگی‌نامه میرزا مهدی-خان ممتحن الدوله شقاقی*. به کوشش حسین قلی خان شقاقی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۹. ممتحن الدوله شقاقی، میرزا مهدی خان. (۱۳۶۵). *رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری*. به کوشش ایرج افشار. با همکاری حسین قلی شقاقی. تهران: انتشارات اساطیر.
۳۰. هدایت، حاج مهدیقلی (مخبر السلطنه). (۱۳۷۵). *خاطرات و خطرات، توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*. تهران: انتشارات زوار.
31. Congleton, Roger D. (2006). Social Science and History: How Predictable Is Political Behavior? Understanding Change, edied by Anderas Wimmer and Reinhart Kossler. Hampshire: PALGRAVE MACMILAN. Pp. 260 -270.
32. Hechter, M. and Satoshi. K. (1997). "Sociological rational choice theory". *Annual review of sociology*, 23 . pp. 191-214.
33. McLean, I. (2001). *Rational Choice and British Politics: an Analysis of Rhetoric and Manipulation from peel to Blair*. New York: Oxford University Press Inc.
34. Milner, H. (2002). *Social Democracy and Rational Choice*. New York: Routledge.
35. Murshed, S. M. (2010). *Explaining Civil War*. Massachusetts: Edward Elgar Publishing Inc.